

فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام

قدرت‌الله قربانی *

استادیار فلسفه دانشگاه خوارزمی

(تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۲۱)

چکیده

فهم فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ به بررسی دقیق چند مسئله مهم، یعنی تبیین ماهیت قرآن به مثابه معجزه جاوید، معنای بلوغ فکری مردم عصر ظهور اسلام، چیستی و کارکرد اصل امامت و درنهایت معنای جامعیت و کامل بودن اسلام منوط است. برای این منظور، ویژگی‌های منحصر به فرد قرآن به مثابه معجزه جاوید در مقایسه با معجزات پیامبران دیگر مورد نظر است. همچنین، به اهمیت بلوغ نسبی، نه بلوغ عقلی کامل، بایستی توجه داشت؛ یعنی، مردم عصر رسالت پیامبر به توانمندی‌هایی رسیده بودند که می‌توانستند ضمن دریافت کتاب و سنت، آن را حفظ کنند و از تحریف مصون دارند. سوم اینکه، اصل امامت و تعیین امام، که بارها از سوی پیامبر اسلام مطرح شده، طبیعتاً مبین ختم نوبت است و نهایتاً اینکه، مجموعه آموزه‌های قرآن و سنت پیامبر نشان می‌دهد که در آنها کلیات ثابت و متغیر لازم برای هدایت معنوی و تحقق سعادت دنیوی و اخروی مردم لحاظ شده و هدایت آنها هم از طریق امامان و هم علمای دینی در نظر گرفته شده است و اصل اجتهاد نیز در فهم احکام اسلامی نقش بسزایی خواهد داشت.

واژگان کلیدی

اجتهاد، امامت، بلوغ عقلی، جامعیت، جاودانگی خاتمیت، قرآن.

۱. روش‌شناسی فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام

خاتمیت از مهم‌ترین ارکان باورهای اسلامی و جزء ذاتی و اجتناب‌ناپذیر نبوت پیامبر اسلام ﷺ تلقی می‌شود و فقط به نبوت آن حضرت تعلق دارد. اهمیت خاتمیت در اندیشه اسلامی، پایان‌پذیری سلسله نبوت و آغاز دوران جدیدی از حیات جامعه اسلامی در قالب امامت در اندیشه شیعی و خلافت در اندیشه اهل تسنن است. ضمن اینکه شئون عرفانی پیامبر اسلام در قالب ولایت با طرح اندیشه خاتمیت این مسئله اساسی را پیش روی می‌گذارد که بایستی تکلیف ولایت را با ختم نبوت تعیین کرد، زیرا دیدگاه عرفا و مضامین آیات قرآنی بیانگر خلیفه‌اللهی نوع انسان در همه زمان‌ها و موقعیت‌هاست که ضرورت وجود انسان کامل یا ولی باطنی را نشان می‌دهد. اهمیت اساسی این مسئله سبب شده که رویکردهای متفاوت و گاه متضادی در تبیین مسئله خاتمیت به‌وجود آید. برخی با گرایش‌های سنتی بر این دیدگاه‌اند که خاتمیت نشان‌دهنده تأمین آموزه‌های ثابت و همیشگی بشر برای انسان است، اما فهم، تبیین و عمل به آنها توسط امامان و خلفای اسلامی یا انسان‌های کامل محقق می‌شود. برخی با رویکردهای جدید، ختم نبوت را با تکامل عقل بشر و حتی با بی‌نیازی انسان از آموزه‌های دینی و قطع جریان شریعت در ارتباط می‌دانند و بلوغ عقلانی انسان را با وجود حجت آسمانی در تعارض می‌دانند و برخی نیز آن را با امامت در اندیشه شیعی جمع‌شدنی نمی‌دانند (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۷-۳۶۲). بنابراین نحوه تلقی از خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه پس از ایشان تکلیف دینداران جامعه اسلامی در فهم، تفسیر و عمل به آموزه‌های دینی بایستی چگونه باشد از مهم‌ترین مسائل کلامی طی قرون متمادی اسلامی است و امروزه نیز با ورود مباحث کلامی جدید، ابعاد مهم‌تری به خود گرفته است و حتی امکان دارد بدفهمی آن موجب بروز اشتباه‌های بزرگی در فهم و اجرای آموزه‌های اسلامی شود.

در این تحقیق با نظر به اهمیت اثبات و تبیین درست خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ تلاش می‌شود ابتدا از طریق به‌کارگیری ادله درون‌دینی و نیز برون‌دینی، اعم از عقلی و نقلی، خاتمیت پیامبر اسلام اثبات شده و سپس پیوند عمیق آن با اندیشه شیعی درباره امامت و ولایت امامان و انسان‌های کامل تبیین شود. برای تحقق این امر، خصوصیات قرآن به‌مثابه معجزه جاوید پیامبر ﷺ، ارتباط خاتمیت با تکامل عقل بشری، خاتمیت و امامت و درنهایت جامعیت و کامل بودن دین اسلام بررسی خواهد شد. درواقع، فرضیه مورد تحقیق این است که خاتمیت به‌معنای تکامل مطلق عقلی بشر و بی‌نیازی او از آموزه‌های وحیانی نیست، بلکه نشان‌دهنده بلوغ نسبی فکری بشر در حفظ میراث وحیانی و دینی، چون کتاب و سنت، و واگذاری اداره جامعه اسلامی به‌دست امامان به‌مثابه اولین مراجع تفسیر آموزه‌های دینی و سپس علمای اسلامی در عصر غیبت است.

۱.۱. جاودانگی قرآن

قرآن مهم‌ترین و بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اسلام ﷺ است و در مقایسه با معجزات انبیای پیشین دارای امتیازهای منحصر به فردی است که می‌توان از آنها برای خاتمیت پیامبر اسلام استدلال کرد. اولین ویژگی مهم قرآن این است که برخلاف معجزات دیگر انبیا، معجزه‌ای جاوید است که از زمان نزول تا قیامت باقی است، درحالی‌که اکنون، به‌جز قرآن، از دیگر معجزات انبیای قبلی و حتی پیامبر اسلام اثری باقی نمانده است. ضمن اینکه کتب الهی اکثر انبیا جزء معجزات آنها نبوده و فقط قرآن است که هم معجزه پیامبر اسلام است و هم کتاب الهی او (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۵۹). اهمیت این واقعیت از این جهت است که جاودانگی و زوال‌ناپذیری این معجزه جاوید باید دلیلی عقلانی داشته باشد و وقتی محتوای آن به‌اجمال بررسی می‌شود، چه دلیلی بهتر از اینکه قصد خدا برای بیان نیازهای کلی و دینی بشریت در تمام زمان‌های بعد از نزول، فلسفه جاودانگی قرآن باشد که با تحقق این قصد، دیگر نیازی به ارسال رسولان نیست. درغیراین صورت چه نیازی به بقای این کتاب الهی تا روز قیامت است.

نکته دوم مهم اینکه، قرآن به لحاظ معجزه بودن تمامی مخالفان و مشرکان را به مبارزه می‌طلبد، با این ادعا که این کتاب وحی مستقیم خداست نه سخن پیامبر، و هرکس در صدق ادعای قرآن و پیامبر تردید دارد، اگر می‌تواند نمونه‌ای از آیات یا سوره‌هایی مثل آن را ارائه دهد و برای انجام دادن این کار می‌تواند به کمک هرکس دیگری جز خدا امید بندد. در آیات «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۲۳)، «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸) و «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس: ۳۸) به این حقیقت با تعبیرهای گوناگون اشاره می‌شود. ضمن اینکه این تحدی قرآن قید زمانی ندارد؛ یعنی، علی‌رغم پیشرفت‌های مادی و معنوی بشر طی قرون گذشته و ظهور علم و تکنولوژی خیره‌کننده امروزی، این ادعا هنوز نیز ابطال نشده و بلکه ابطال‌ناپذیر است، یعنی در قدرت بشر نیست که کتابی مثل قرآن را برای انسان‌ها به ارمغان آورد و همین صفت قرآن باید فلسفه‌ای داشته باشد. حال اگر معجزه‌ای، آن‌هم در قالب کتابی با سوره‌ها و آیات مشتمل بر حقایقی درباره کل جهان، از سوی پیامبر ارائه شده و ادعا شده که این پدیده تا قیامت بی‌نظیر باقی خواهد ماند، بایستی در جست‌وجوی دلیلی برای آن بود. یعنی نبوت چنین رسولی با چنین معجزه جاویدی باید تفاوتی اساسی با نبوت‌های انبیای قبلی داشته باشد، زیرا در مدعیات معجزه‌گونه انبیای پیشین چنین امری سابقه ندارد. از این‌روست که ما در برخی از آیات قرآن با این واقعیت مواجه می‌شویم که انسجام اعجاز‌گونه قرآن بدان سبب است که وحی مستقیم خداست و از سوی خدا برای هدایت بشر نازل شده است. در آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲)، بر این واقعیت تأکید می‌شود و به واسطه چنین ویژگی‌ای، خداوند در آیه «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹) تأکید می‌کند که خود خدا این کتاب الهی را از هرگونه تحریف و تغییرات ظاهری و باطنی حفظ خواهد کرد، درحالی‌که تاریخ کتاب‌های الهی پیشین گواهی

می‌دهد که آنها از بروز تغییرها و تحریف‌های متعدد در امان نماندند. پس تا اینجا ما با کتاب الهی مواجهیم که معجزه جاوید پیامبر اسلام ﷺ است، هرگونه امکان ارائه مثل و مانند آن به‌طور کلی از غیر خدا سلب شده و کتابی برای رستگاری بشر است که تا قیامت از هرگونه تحریف و دستبرد مصون است؛ همان‌طور که در آیه «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲) بیان شده است. پس کلیات آنچه بشریت تا قیامت برای تحقق سعادت دنیوی و اخروی خود نیاز دارد در این کتاب الهی بیان شده و نیازی به آمدن نبی جدید با کتاب جدید نیست، ضمن اینکه منشأ الهی این کتاب حجیت و خطاناپذیری آموزه‌های آن را برای مسلمانان برای همیشه نشان می‌دهد.

اکنون می‌توان با توجه به الهی‌بودن، معجزه جاویدبودن و خطاناپذیری قرآن ملاحظه کرد که در آیات الهی قرآن چگونه به مسئله خاتمیت پیامبر اکرم اشاره‌های مستقیم یا غیرمستقیم شده است. در بررسی این امر به آیاتی برمی‌خوریم که صریح و مستقیم بر خاتم‌النبیین بودن حضرت رسول تأکید دارند و آیاتی که با دلالت غیرمستقیم ما را به این واقعیت رهنمون می‌شوند. در آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب: ۴۰)، خداوند به صراحت به اعراب و مسلمانان صدر اسلام می‌گوید که حضرت محمد ﷺ هیچ نسبت سببی یا نسبی‌ای با مردان آنها ندارد، بلکه مهم‌ترین نسبت او با آنها رسول‌الله و خاتم‌النبیین بودن است. اهمیت این آیه و دلالت مستقیم آن با توجه به حجیت مطلق قرآن آشکار می‌شود، یعنی صرف پذیرش اینکه این کتاب الهی وحی مستقیم خدا و خطاناپذیر است مساوی با پذیرش خاتمیت پیامبر اسلام است. اما آیات دیگری نیز وجود دارند که به‌طور غیرمستقیم این واقعیت را اثبات می‌کنند. آیه‌های «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» و «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۱-۴۲)، بر این دلالت دارند که امکان راهیابی هرگونه باطلی در هر زمانی بر قرآن محال است، زیرا قرآن وحی خداوند حکیم و حمید است و آیه‌های «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» و «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ»

(انعام: ۱۱۴-۱۱۵)، بیان می‌کنند که با نزول قرآن، شریعت و آیین کامل و ناب و مصون از تحریف نازل شده و با این ویژگی، گویا کلمات و وحی آسمانی به اتمام رسیده است، یعنی خداوند آنچه را که برای آینده بشریت لازم است در قرآن بیان کرده و بنابراین دیگر نه نیازی به کتاب الهی جدید است و نه نبی جدید (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۴۸۳). آیه «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ» (انعام: ۱۹) تأکید می‌کند بر اینکه این قرآن بر پیامبر نازل شده تا مردم صدر اسلام و دیگران را در شرایط و زمان‌های گوناگون انذار و هدایت کند و نیز از محتوای آیه «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ» (حشر: ۲۱) می‌توان استنباط کرد که نزول قرآن بر قلب پیامبر گرامی اسلام ﷺ تجلی الهی بر دل و قلب او بود و جز قلب او، دیگر چیزها، مثل کوه‌ها نیز، تحمل این تجلی را نداشتند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴، ۶۹). در این خصوص است که امام علی (علیه السلام) می‌گوید: خداوند سبحان در کتاب خود برای مردم متجلی شد، بدون آنکه آنان خدا را مشاهده کنند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۷؛ علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۱۰۷).

بنابراین وجود چنین مضامینی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب الهی آخرین کتاب و آورنده آن آخرین نبی خدا برای هدایت بشر است و خدا با ارسال این کتاب زمینه‌های لازم برای هدایت معنوی و مادی بشریت را برای همیشه فراهم کرده و دیگر نیازی به رسول جدید نیست. البته ملاحظهٔ اجمالی و تفصیلی آیات قرآن اطلاعات و آموزه‌های فراوانی را در اختیار ما قرار می‌دهد که مجموع آنها هم بر خاتمیت رسول‌الله و کمال اسلام دلالت دارد که در ادامهٔ مقاله بررسی خواهد شد.

۲.۱. تکامل عقل بشری و بی‌نیازی از نبوت

دلیل دومی که در نظریه‌های دربارهٔ خاتمیت بیان شده، تأکید بر تکامل عقل بشری مقارن ظهور اسلام و نبودن نیاز به ارسال نبی جدید است. این دیدگاه دارای تفسیرهای متعددی است و برخی از تعبیرهای آن به افراط در تبیین خاتمیت و چگونگی تکامل عقل بشری گراییده است. در این زمینه، اقبال لاهوری بر این نظر است که دورهٔ ارسال انبیا عصر

حاکمیت غرایز بشر بود، درحالی که دوران مقارن خاتمیت، عصر ظهور عقلانیت و علم‌گرایی و بلوغ فکری اوست. بنابراین می‌گوید که نبوت و پیامبری با تجربه‌های باطنی و غرایز درونی سازگار است و با آغاز دوره عقلانیت دوره نبوت ختم می‌شود. به گفته او: «با تولد عقل و ملکه نقادی، زندگی به خاطر نفع خود تشکیل و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم‌تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می‌سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است، عقل استدلال‌کننده که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، خود تکامل و پیشرفتی است و چون عقل تولد یافت، بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت تقویت کنند» (لاهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۴۵). دکتر سروش دوران ارسال انبیا را دوران حاکمیت غرایز و دوران ختم نبوت را عصر حجیت عقل می‌داند. بنابراین می‌گوید: «ما دو دوران داشته‌ایم: دورانی که بشریت تحت سیطره غرایز بود و دوران امروزی که عقل بر غریزه غلبه کرده است و آدمیان بیشتر به فرمان عقل‌اند تا به فرمان غریزه... به همین سبب دوران غلبه غرایز آدمیان، که دوران پیامبرپرور بود، در گذشته است و عصری در رسیده که دیگر پیامبرپرور نیست. درآمدن این تأملات و حجیت یافتن عقل همان، و خاتمه یافتن حجیت غریزه و وحی به منزله منبعی برای معرفت، همان» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰-۱۲۱). او دوران عقلانیت پس از خاتمیت را عصر کثرت‌زا در حجیت معرفتی می‌داند که در آن هیچ‌گونه منبع واحد حجیت‌آور و یقینی وجود ندارد. بنابراین می‌گوید: «پس از پیامبر ﷺ احساس و تجربه و قطع هیچ‌کس برای دیگری از نظر دینی تکلیف‌آور و حجت‌آفرین نیست. خاتم‌النبیین آمده اما خاتم‌الشارحین نیامده است و سخن هیچ‌کس در مقام شرح و تفسیر در رتبه وحی نمی‌نشیند، بنابراین اگرچه دین خاتم داریم اما فهم خاتم نداریم، اگرچه دین کامل داریم، اما معرفت دینی کامل نداریم. هر علمی به حکم اینکه معرفتی بشری است ناقص و ناخالص است (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴، ۱۵۹). دو دیدگاه فوق به طریقی عصر نبوت را با دوران کودکی و سلطه غرایز بشر و عصر خاتمیت را با دوره بلوغ و عقلانیت وی جمع می‌بندند. شاید تاحدی به‌طور نسبی چنین نسبتی وجود داشته باشد، اما بین آنها رابطه تضاد

و تناقض وجود ندارد، زیرا آموزه‌های انبیا همگی بر عقلانیت بشری مبتنی بوده و است و اکنون نیز که بشر به بلوغ و عقلانیت نسبی دست یافته از آموزه‌های انبیا بی‌نیاز نشده است، بلکه این توانایی را به دست آورده است که مجموعه آموزه‌های نبوی، به ویژه قرآن و سنت پیامبر اسلام ﷺ را حفظ کند تا هم خودش و هم آیندگان از این میراث‌های دینی استفاده کنند و در واقع، توان بشر برای حفظ چنین میراث دینی‌ای، یعنی کتاب و سنت، نشان‌دهنده بلوغ فکری اوست، نه اینکه عقل او جای آموزه‌های دینی نشسته است و می‌تواند در امور دینی فرمان براند. علاوه بر این، آغاز اختلافات دینی و سیاسی مسلمانان پس از رحلت پیامبر و رودررویی آنها با همدیگر، قتل‌ها و غارت‌ها و جنایت‌های بشریت، اعم از آنهایی که ظاهراً مسلمان بودند یا از ادیان دیگر، از دوران‌های گذشته تا کنون، درستی این دیدگاه را نقض می‌کند. یعنی علی‌رغم گذشت قرون زیادی از خاتمیت و بسط تاریخی عقلانیت بشری، ما هنوز هم شاهد سلطه غرایز و هواهای نفسانی و شیطانی انسان‌ها در عرصه‌های دینی و سیاسی‌ایم و این امر ناقض بلوغ کامل عقلی بشر است. بنابراین، به طور نسبی می‌توان پذیرفت که انسان عصر خاتم به قابلیت‌های برجسته‌ای در مقایسه با اعصار گذشته دست یافته بود؛ همان‌طور که محتوای اولین آیات وحی شده به پیامبر در سوره علق هم این واقعیت را نشان می‌دهند، زیرا در این آیات خداوند تعالی آدمی را به قرائت و خواندن و نوشتن و قلم یاد می‌کند و همین امر نشان می‌دهد که انسان عصر پیامبر خاتم ﷺ به این توانایی دست یافته بود که آنچه را از سوی پروردگار نازل می‌شود حفظ کند. بنابراین شهید مطهری می‌گوید: «همین قدر که بشر می‌رسد به آن مقام و درجه و مرتبه‌ای که واقعاً مصداق «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» می‌شود، تاریخ خودش را می‌تواند ضبط کند، می‌تواند وارث تاریخ گذشته خودش باشد، می‌تواند کتاب آسمانی‌ای که به دستش می‌دهند حفظ کند، می‌تواند احادیث و جوامع الکلمی را که پیغمبر القا می‌کند، لا اقل اصولش، را نگهداری بکند، تا بعد بیایند علم درست در اطراف آنها، می‌تواند اینها را حفظ و ضبط کند و در امر دین تفقه نماید، دیگر نیازی به انبیا برای تبلیغ شریعت وجود ندارد. نبودن انبیا در دوره اسلامی خود دلیل تکامل بشریت است، یعنی علم، عالم فقیه و متفقه، حکیم و

فیلسوف، جانشین انبیایی که کارشان تبلیغ شرایع دیگران بود می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۳۵-۳۶). در واقع، منظور از بلوغ فکری مردم عصر خاتمیت تکامل عقلی و استقلال آنها در استفاده از آموزه‌های دینی و نبوی نیست، زیرا مجموعه حوادثی که بلافاصله پس از رحلت رسول گرامی تاکنون در جوامع اسلامی رخ داده است نشان‌دهنده نیاز مستمر آنها به آموزه‌های دینی است، بلکه منظور از بلوغ فکری تکامل نسبی مردم آن عصر در مقایسه با اعصار انبیای گذشته و توانایی‌شان در حفظ آموزه‌های وحیانی است که این امر درباره امت پیامبر اسلام ﷺ به وقوع پیوست. ضمن اینکه پیشرفت ادبیات و شعر در شبه جزیره حجاز و وجود تمدن‌های مرفعی همسایه، مثل ایران، مصر و روم، با مسئله خاتمیت بی‌ارتباط نیست، زیرا گسترش سریع اسلام در سرزمین‌های این تمدن‌ها تلاش مردم مسلمان آنها در حفظ و بسط میراث علمی و دینی را سبب شد. از این رو، در تأیید بلوغ فکری امت اسلامی، می‌توان به برخی از آیات قرآن هم اشاره داشت. دو آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳) و «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۱۰) جایگاه برجسته امت رسول الله ﷺ را نسبت به امت‌های انبیای گذشته نشان می‌دهند و وظیفه چنین امتی تلاش برای امر به معروف و نهی از منکر است، زیرا این امت از بهترین امت‌های میان مردم جهان است. از این روست که خداوند در آیه «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲)، مردم عصر پیامبر اسلام را به تأمل و تفقه در دین دعوت می‌کند؛ نه اینکه همه آنها برای جنگ بسیج شوند، بلکه در این زمانه لازم است تا عده‌ای در دین تفقه کنند و حفظ میراث دینی و علمی را کار اصلی خود قلمداد کنند. همان‌طور که شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد، امر حفظ آیات قرآن و سخنان حضرت رسول در زمان او و حتی پس از ایشان یکی از مهم‌ترین کارها و تلاش‌های صحابه بود و مورد تأکید فراوان پیامبر اسلام نیز بود. همین امر و دعوت قرآن و سنت پیامبر و امامان به دانش‌اندوزی سبب شد تا در قرون بعدی

تمدن درخشان اسلامی شکوفا و منشأ تحولات بزرگی در جهان شود. به بیان دیگر، نقش دین اسلام در ظهور تمدن بزرگ اسلام می‌تواند یکی از دلایل ختم نبوت باشد.

۳.۱. امامت و ولایت

مسئله امامت، از ابعاد گوناگون، اثبات‌کننده و بیانگر فلسفه خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ است. تاریخ انبیا گواهی می‌دهد که قبل از رسول گرامی اسلام، هیچ‌یک از انبیا برای خود جانشینی را با عنوان امام، نه نبی، انتخاب نکرده‌اند؛ یعنی هر کسی که، مثل هارون از سوی موسی، انتخاب شده بود وزیر و نبی بعدی بوده است، نه امام. اما پیامبر گرامی اسلام برای اولین بار، با تأکید بر اینکه پس از او نبی‌ای نخواهد بود، از اولین‌های روزهای آغاز رسالت مسئله جانشینی خود را در شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی متفاوت همواره با عنوان امامت مطرح و بر آن تأکید کرد. در صورتی کهاگر ایشان پیامبر خاتم نبودند، یا نباید به چنین کاری دست می‌زدند یا جانشین خود را با عنوان نبی بعدی معرفی می‌کردند. به عبارت دیگر، پیامبر سرنوشت جامعه اسلامی پس از خود را همواره با اصل امامت، نه اصل نبوت و وجود نبی بعدی، گره زدند و چون طبق اعتقاد عموم مسلمانان، پیامبر دارای موهبت عصمت در کلیه شئون است، چنین عملی از سوی او به قطع می‌تواند اثبات‌کننده پایان عصر نبوت و آغاز دوران امامت باشد. در این زمینه، به برخی احادیث معروف پیامبر اسلام ﷺ اشاره می‌شود.

تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که در اولین سال‌های دعوت اسلام، زمانی که آیه ۲۱۴ سوره شعراء با مضمون «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بر قلب گرامی پیامبر نازل شد، او مأموریت یافت تا خویشان نزدیک خود را به اسلام دعوت کند. او با تشکیل مهمانی و دعوت از بزرگان قوم و قبیله خویش، دعوت اسلام را به آنها ابلاغ کرد و به آنها گفت که هرکس که او را در این دعوت یاری کند، می‌تواند وصی و جانشین پیامبر باشد، نه پیامبر پس از او. بنابراین خطاب به فرزندان عبدالمطلب گفت: «کدام‌یک از شما مرا در این امر، یعنی دعوت اسلام، یاری می‌دهد تا آنکه برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما

باشد» (علامه امینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۸۸-۲۸۹). نکته تأمل برانگیز در اینجا این است که این دعوت در اولین سال‌های بعثت پیامبر، احتمالاً سال سوم، صورت گرفته و هنوز آیه ۴۰ سوره احزاب نازل نشده بود تا صریحاً با وحی الهی تأکید شود که حضرت محمد خاتم النبیین است، در حالی که نحوه دعوت پیامبر و عنوانی که به یاری دهنده خود می‌دهد گویای ختم نبوت پس از او و آغاز عصر امامت است.

حدیث دوم، که دارای اهمیت زیادی در اثبات خاتمیت پیامبر است، حدیث منزلت است. این حدیث در مواضع گوناگونی از سوی پیامبر خطاب به حضرت علی گفته شده است و دارای تعبیرهای گوناگون با مضمون واحد است. پیامبر خطاب به علی می‌گوید: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۷، ص ۲۵۹، ۲۸۹). این حدیث جایگاه علی را نسبت به پیامبر، همانند هارون نسبت به موسی، به عنوان وزیر و جانشین نشان می‌دهد، اما در عین حال استثنای صریح و آشکاری دارد و آن اینکه بعد از پیامبر نبوت ختم می‌شود و علی، به عنوان امام، نه نبی، جانشین و وزیر اوست. حال با توجه به متواتر بودن این حدیث در منابع شیعی و سنی، یعنی وثاقت تام آن، و اینکه طبق آیات قرآن «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»، «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (نجم: ۳-۵)، سخن پیامبر نه تنها از روی هوی نیست، بلکه دستور و وحی الهی و با آموزش فرشته وحی است، این حدیث نیز آشکارا خاتمیت آن حضرت را اثبات می‌کند.

حدیث سوم، که اهمیت آن در اثبات خاتمیت از احادیث دیگر کمتر نیست، حدیث غدیر است. اگرچه اغلب این حدیث برای اثبات امامت علی (علیه السلام) استفاده می‌شود، دلالت بر ختم نبوت از مضامین دقیق و حتی مستقیم آن است. این حدیث متواتر از سوی منابع متعدد اهل سنت و شیعه ذکر شده است (علامه امینی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۴-۱۵؛ تفتازانی، ۱۳۷۱، ص ۲۳-۲۱۲). مطالعه تاریخ انبیا نشان می‌دهد که هریک از آنها به آمدن نبی بعد از خود و حتی اعصار بعدی دلالت می‌کردند و بشارت می‌دادند و این امر به گونه‌ای در آیه زیر بیان شده است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران: ۸۱). اما تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که پیامبر گرامی اسلام هنگام بازگشت از آخرین حج خود، که هزاران حاجی همراه او بودند، در بین راه مکه به مدینه، مورد خطاب وحی خداوندی قرار گرفتند که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده: ۶۷). این آیه در این شرایط مسئولیت سنگینی را بر دوش پیامبر گذاشت که وظیفه رسالت فقط با انجام دادن آن تکمیل می‌شد و بدون انجام دادنش ناقص می‌ماند. پیامبر حاجیان همراه را در محلی به نام غدیر خم، که محل جداشدن راه‌های مدینه، مصر و عراق بود، گردهم آورد و خبر رحلت خود را در آینده نزدیک اعلام کرد. آنگاه حدیث ثقلین را برای عموم مسلمانان بیان کرد و به آنها توصیه‌ی اکید کرد که از دو امانت الهی، یعنی کتاب خدا و عترت پیامبر، حفاظت کنند و همواره به هردوی آنها متمسک شوند. سپس با کسب تأیید همگانی مبنی بر اینکه او از همه مؤمنان بر نفوس آنان اولی‌تر است، علی را به‌عنوان مولا و امام پس از خود معرفی کرد و هیچ اشاره‌ای به این نکرد که بعد از من نبی‌ای خواهد بود، یا علی نبی بعد از من است، بلکه محور مؤکد سخنان پیامبر تمسک به قرآن و اهل بیت و معرفی علی به‌عنوان جانشین و ولی جامعه اسلامی بعد از خود بود. درحالی‌که اگر پیامبر آخرین نبی نبود و رحلت قریب الوقوع بود، وظیفه رسالت او این بود که درباره پیامبر بعدی توصیه‌های لازم را به پیروان خود بیان کند. بنابراین، جریان این واقعه، از نزول آیه «بلغ ما انزل الیک» تا معرفی علی به‌عنوان ولی بعد از پیامبر، همگی در نشان دادن خاتمیت پیامبر معنی دارند، زیرا اول اینکه، آیه به پیامبر دستور می‌دهد که بایستی امری را که بر عهده داری هرچه زورتر ابلاغ کنی و اینکه فقط با ابلاغ آن وظیفه رسالتت را به پایان می‌بری و هیچ ذکری از نام یا جایگاه نبی بعدی در زبان این آیه نیست. دوم اینکه، پیامبر در اجرای مفاد دستورهای این آیه، ابتدا قرآن و اهل بیت خود را دو منبع الهام‌بخش و لازم برای رستگاری امت اسلامی معرفی می‌کند که سعادت امت اسلامی فقط در تمسک به هر دوی آنهاست، زیرا این واقعیت اساسی در حدیث ثقلین و دیگر سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نهفته

است که اهل بیت، به خصوص علی (علیه السلام) و امامان، بهترین مفسران و تبیین‌کنندگان قرآن‌اند و سعادت جامعه اسلامی به رجوع آنها به اهل بیت وابسته است. در حالی که پیامبر در حدیث ثقلین، که توصیه‌ای گرانبهاست، هیچ اشاره‌ای به نبی بعدی و ضرورت پیروی از او ندارد، ولی همان‌طور که گفته شد، اگر تاریخ انبیای پیشین را ملاحظه کنیم، آنها به طریقی بشارت آمدن نبی بعدی و ضرورت پیروی از او را داده‌اند. سوم اینکه، پیامبر به صراحت علی را فقط به عنوان مولا و رهبر جامعه اسلامی پس از خود معرفی می‌کند، نه پیامبر پس از خود. چهارم اینکه، پس از معرفی علی به عنوان مولا و رهبر جامعه اسلامی، بلافاصله آیه اکمال دین نازل می‌شود که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳). یعنی پیامبر با معرفی امام و مولای پس از خود، نه پیامبر بعدی، نه تنها به وظیفه بسیار مهم رسالت خود عمل کرد، بلکه دین اسلام و مجموعه آموزه‌هایی که در قالب کتاب و سنت آمده است، از سوی خداوند متعال، به مثابه دین نهایی پذیرفته و تأیید شد و دیگر ارسال نبی بعدی ضرورتی ندارد. این واقعه مبین این حقیقت است که قرآن و حدیث پیامبر کلیات ثابت را برای تحقق سعادت دنیوی و آخرتی مسلمانان تأمین کرده‌اند. بنابراین، به کتاب الهی جدید یا نبی جدید نیازی نیست، بلکه لازم است مسلمانان ابتدا آنها را از هرگونه تغییر و تحریف حفظ کنند و سپس با تفکر و تفقه در آنها جزئیات آموزه‌های دینی نیز استخراج شوند. از این رو، معرفی اصل امامت از سوی پیامبر هم خاتمیت را نشان می‌دهد و هم بر این دلالت می‌کند که بلوغ نسبی امت اسلامی در حفظ و عمل به داده‌های وحیانی و سیره و سنت است، نه در اتکای صرف به عقل و کنار گذاشتن آن آموزه‌ها. بنابراین، همان‌طور که تاریخ اسلام نشان می‌دهد، دیدگاه برخی مسلمانان بر کفایت کتاب الهی و بهره‌نجستن از اهل بیت و سنت پیامبر اسلام ﷺ و اتکا به عقل عرفی، بسیاری از مشکلات و مصیبت‌های جوامع اسلامی پس از رحلت پیامبر را سبب شد که مهم‌ترین آنها واقعه سقیفه بنی ساعده و انحراف از جریان امامت به نفع خلافت بود.

نکته مهم دیگری که هم بیان‌کننده ماهیت امامت و نبوت و هم اثبات‌کننده خاتمیت است، توجه به دلایل و ضرورت‌های تعیین امام و ویژگی‌ها و نقش امام در دوران خاتمیت است. درباره دلایل نصب امام با ختم نبوت، این پرسش مطرح است که اگر قرآن و سنت پیامبر کلیه احکام اسلامی را بیان کرده‌اند و اگر خاتمیت به معنای تأیید بلوغ فکری و عقلانی مردم است، دیگر چه نیازی به نصب امام است و اینکه باور به نصب امام، به‌ویژه به معنای شیعی که امام مخصوص به امر الهی، معصوم، دارای علم لدنی و افضل از همه مردم زمان خود است، ممکن است با اصل خاتمیت در تضاد و تعارض قرار گیرد. درباره ویژگی‌های امام و نقش او، مطابق دیدگاه شیعی، امکان دارد که امام در رتبه‌ای مساوی و حتی فراتر از نبی قرار گیرد و این درعین حال بلوغ‌نیافتن مردم را نیز نشان می‌دهد و ناقض فلسفه نبوت است.

در بررسی تحقیقی نظریه امامت و رابطه آن با خاتمیت، به‌خصوص از دیدگاه شیعی، بایستی به چند نکته بسیار مهم توجه داشت: اول اینکه، تعیین امام از سوی پیامبر، آن‌هم به نص صریح دین و نه اختیار مردم، به معنای این است که با خاتمیت جریان وحی و انزال آیات و کتاب‌های الهی قطع شده است، نه جریان الهام و هدایت الهی. چراکه هدایت الهی همیشگی است و از طریق کسانی که دارای ولایت الهی‌اند و انسان‌های کامل و خلیفه خدا بر روی زمین‌اند همواره ادامه دارد. همان‌طور که حضرت علی در نهج البلاغه تأکید می‌کند که همواره در دنیا افرادی هستند که خداوند در باطن ضمیرشان با آنها حرف می‌زند (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲؛ مطهری، ۱۳۷۳، ص ۳۹). یعنی باب الهام الهی هیچ‌گاه بسته نیست و خداوند از این طریق بندگان شایسته خود را سزاوار دریافت الهامات و الطاف الوهی می‌سازد. ضمن اینکه، ضرورت تبیین و تفسیر درست آموزه‌های دینی و تطبیق آن بر مصادیق عینی از مهم‌ترین کارکردهای وجود امام در دوران خاتمیت است. یعنی مرجعیت دینی امام ضروری می‌سازد که او کلیات ثابت و موارد متغیر احکام دینی را جدا سازد و احکام آنها را برای دینداران مشخص سازد، زیرا با نبود پیامبر احتمال وجود قرائت‌های متعدد و گاه متعارض از آموزه‌های دینی وجود دارد که این مشکل در زمان امامان از سوی

آنها و در زمان غیبت از سوی علمای راستین حل می‌شود. به گفته علامه طباطبایی، قرآن کریم فقط کلیات بخشی از معارف اسلامی را متضمن است که احکام و قوانین شریعت نیز است و روشن شدن تفصیل‌های آنها مانند احکام نماز و روزه و دادوستد و سایر عبادات و معاملات به مراجعه سنت (حدیث اهل بیت) متوقف است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۷۷). پس تفاوت امام با نبی در این است که نبی دعوت‌کننده مردم به دین و آیین جدید است، درحالی‌که امام دعوت‌کننده به دین جدید نیست، بلکه محل رجوع مردم برای فهم، تبیین و عمل درست به آموزه‌ها و احکام دینی است و همین امر تفاوت امام و نبی را نیز نشان می‌دهد. بنابراین، وجود اصل امامت نه تنها ضروری خاتمیت است، بلکه لازمه و مکمل آن است و فقط با وجود نظریه امامت است که می‌توان از جامعیت دین اسلام دفاع کرد. درواقع، بلوغ نیافتن کامل عقلی مردم در صدر اسلام و حتی دوره‌های بعد، زیرا مردم همواره در معرض خطا بودند، و تکامل تدریجی آنها هدایتگری امام معصوم را برای تکمیل طرح خاتمیت لازم می‌سازد (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۴۴۴-۴۴۸).

۴.۱. جاودانگی و جامعیت اسلام

نکاتی که در بخش‌های قبل درباره قرآن، بلوغ فکری امت اسلامی و اصل امامت بیان شد به‌طور طبیعی این نتیجه را دربردارد که چنین دینی باید دارای صفاتی چون جاودانگی، جامعیت و کامل بودن باشد تا بتوان خاتمیت را به‌طور عقلانی در پرتو آن تبیین کرد. به عبارت دیگر، فرض جاودانگی قرآن و توانمندی این کتاب الهی در هدایت مؤمنان به سعادت دنیوی و اخروی، پذیرش بلوغ نسبی عقلانی مردم و مرجعیت دینی امامان، فقط زمانی پذیرش عقلانی می‌یابد که اسلام را دین جاودان واجد آموزه‌های کامل و جامع برگرفته از کتاب، سنت و عقل بدانیم که تا قیامت قدرت رهبری و هدایت مسلمانان را دارد، درغیراین صورت خاتمیت عبث می‌شود. بنابراین در سطور بعدی تلاش می‌شود ضمن ارائه تعریفی مقبول از جامع و کامل بودن اسلام، برخی ابعاد مهم این امر، که در راستای اثبات خاتمیت است، نشان داده شود.

جامعیت اسلام از دید علمای اسلامی معانی گوناگونی دارد. برخی آن را به این معنی گرفته‌اند که در این دین، کلیه احکام کلی و جزئی، گذشته و آینده و هرآنچه را که بشریت نیاز دارد در کتاب الهی و سنت بیان شده است. متفکرانی چون ابن کثیر، غزالی، فیض کاشانی، آلوسی، شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله جوادی آملی، البته با تعبیر خاص خود، از این گرایش حمایت می‌کنند. آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌گوید: «دین همه این امور، کیفیت قانون‌گذاری، چگونگی تشکیل مجلس، کیفیت اداره امور قضایی و همچنین تنظیم ارگان‌های اجتماعی را، اعم از آنچه در مورد جزئیات و یا کلیات نظام حکومتی است، مشخص کرده است؛ لکن باید با جست‌وجو در منابع دینی آنها را استنباط کرد» (جوادی آملی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۲). اما به نظر می‌رسد چنین تعریف وسیعی از جامع و کامل بودن اسلام با واقعیت‌های بیرونی سازگار نباشد. شاید بتوان گفت منظور از جامعیت و کمال اسلام این است که این دین کلیات ثابت و ضروری را، که مطابق فطرت بشر است، برای تأمین سعادت دنیوی و آخرتی او در نظر گرفته است، یعنی احکام و آموزه‌های اسلامی طوری است که با نیازهای مادی و معنوی ثابت و متغیر انسان در زمان‌ها و شرایط گوناگون سازگار است و نیز این احکام و آموزه‌ها با مفاسد و مصالح واقعی زندگی انسان ارتباط دارد. به عبارت دیگر، اسلام در بیان و تبیین نیازمندی‌های مادی و دنیوی بشر ساکت نیست، بلکه بخشی از اهداف پیامبران و نبوت تأمین سعادت دنیوی بشری است و آیین اسلام که دین خاتم و کامل است به صورت جدی در تأمین این امر دارای نقش است. اما نکته این است که اسلام برای تحقق این مهم فقط اصول و مبانی کلی را بیان کرده، نه برنامه‌ها و قوانین جزئی را. بنابراین استخراج قوانین و برنامه‌ها را، متناسب شرایط گوناگون، به خود انسان واگذار کرده است (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۶۱۷). این رویکرد و تعریفی است که با محتوای برخی از آیات قرآن نیز هماهنگی دارد؛ همان‌گونه که در آیات «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)، «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)، «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹)، «وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (یوسف: ۱۱۱)، «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»

(مائده: ۴۸)، به شیوه‌های گوناگون بیان شده که قرآن کتاب هدایت الهی است و تبیین مواردی از امور جهان را مورد نظر دارد که در راستای هدایت و رستگاری انسان است. به گفته علامه طباطبایی، قرآن هرچیزی را که بشر در پیمایش راه سعادت و خوشبختی از اعتقاد و عمل به آن نیازمند است به طور کامل و تام داراست و بنابراین از شریعت آسمانی، که متضمن احکام اساسی است، نمی‌شود توقع داشت که بر جزئیات مقررات تغییرپذیر ولایت داشته باشد (علامه طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۴۰؛ سبحانی، ۱۳۸۱، ص ۸۱، ۱۱۲). بنابراین، قرآن کتاب هدایت به رستگاری و اسلام دین تأمین رستگاری واقعی است و هرچه را برای این منظور لازم است ارائه داده است و این معنای جامعیت و کمال اسلام است. این حقیقت را با ملاحظه ویژگی‌های آموزه‌های اسلامی می‌توان فهمید، زیرا اسلام مدعی است که تعالیم آن هم با عقل سلیم بشری مطابق است، در قرآن انسان‌ها همواره به تعقل دعوت شده‌اند، هم با فطرت الهی بشر هماهنگی دارد. بنابراین، قرآن می‌گوید: «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله» (روم: ۳۰) و خاصیت این دین جاودانی است که قرآن با نظر به آن گفته: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) و «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۱-۴۲) و حدیث مشهور پیامبر اسلام، «ایها الناس حلالی حلالی الی یوم القیامه و حرامی حرام الی یوم القیامه» (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۶۰)، نیز بیانگر این حقیقت است. همچنین، اسلام دینی است که با تحولات و پیشرفت‌های آدمی در طول زمان‌ها سازگار است و این امر با طرح احکام اولیه و ثانویه یا احکام ثابت و متغیر، محوریت اصل اجتهاد و استنباطات علمی و عقلانی بشر انجام‌شدنی است. از این‌رو مشاهده می‌شود که دعوت به علم‌اندوزی و حتی بیان اسرار معرفت‌شناختی جهان و انسان از مهم‌ترین ویژگی‌های قرآن و سنت اسلامی است؛ به طوری که پیامبر اسلام جست‌وجوی حکمت را برای هر مسلمان یک واجب اساسی قرار می‌دهد و می‌گوید: طلب العلم فریضه علی کل مسلم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۰). ضمن اینکه به شهادت تاریخ، اسلام دین سادگی و سهولت است و آموزه‌ها و احکام آن در حد فهم و طاقت بشر است؛

همان‌طور که در آیات زیر بیان شده است: «لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (انعام: ۱۵۲) و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق: ۷). از سوی دیگر، ابعاد جامعیت و کمال اسلام زمانی آشکارتر می‌شود که به تعدد و تکثر منابع اندیشه در دین اسلام توجه شود. طبق نظر اکثر علمای شیعی، علاوه بر قرآن و سنت و سیره پیامبر و امامان، عقل و اجماع نیز دومنبع مهم دیگر اندیشه اسلامی است و اجتهاد به‌روش کارا و پیش‌برنده در فهم آموزه‌های اسلامی و پاسخگویی به پرسش‌های جدید همواره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اهمیت اجتهاد، با توجه به نقش امامان در دوره ختم نبوت و سپس در دسترس نبودن ائمه در دوران غیبت، بیش از هر امر دیگری انعطاف‌پذیری اسلام را در شرایط و مقتضیات گوناگون نشان می‌دهد؛ یعنی حتی با ختم نبوت و سپس غیبت حجت الهی از جامعه، هنوز راه رسیدن به حقیقت احکام الهی باز است و این امر از طریق علمای راستین دینی انجام می‌شود. به عبارت دیگر، بازگذاشتن راه اجتهاد برای صاحب‌نظران پویایی و به‌روزی بودن و انعطاف‌پذیری احکام شریعت را تقویت و بالندگی می‌بخشد (قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۴۴۹). در این زمینه می‌توان نقش تاریخی اجتهاد را حتی در دوران ائمه نیز مشاهده کرد، زیرا آنها، با تربیت شاگردان عالم و مجتهدان زمان‌شناس، نیازهای دینی مردم هر زمان را با مجتهدان کارشناس تأمین می‌کردند. جالب است که در زمان حضرت رسول ﷺ نیز حضرت علی و معاذ بن جبل، با عزیمت به یمن، به نیازهای دینی مردم از طریق اجتهاد پاسخگویی می‌کردند و حتی امیرالمومنین در زمان خلافت خویش از قثم بن عباس، فرماندار مکه، می‌خواهد که، در کنار وظیفه سیاسی، نیازهای دینی و شبهات اعتقادی مردم را پاسخ گوید و نیز در زمان ائمه، به‌ویژه امام صادق (علیه السلام)، این امر رواج بیشتری داشت. ایشان از ابان بن تغلب می‌خواهد که در مسجد بنشیند و به حل و فصل فتاوی مردم بپردازد و امام رضا (علیه السلام)، در جواب یکی از اصحاب درباره مسائل دینی، او را به یونس بن عبدالرحمن ارجاع می‌دهد (رک به: ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۷؛ عاملی، ج ۱۸، باب ۱۱، ص ۳۴؛ قراملکی، ۱۳۸۶، ص ۵۴۲-۵۴۷). این رویه با محتوای قرآن هم مطابق است.

بنابراین آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) به مردم سفارش می‌کند، در اموری که تخصص ندارند، به اهل علم و مجتهدان رجوع کنند و نشان‌دهنده پویایی و قابلیت اسلام برای پاسخگویی به نیازهای مردم در شرایط متغیر نیز است.

حال نکته‌ای که درباره جامعیت و کامل بودن اسلام بسیار مهم است و بر خاتمیت نیز دلالت می‌کند این است که آموزه‌های اسلامی بیشتر به کلیت امور پرداخته‌اند و تشخیص جزئیات و تطبیق بر مصادیق به مردم و متخصصان امر واگذار شده است و همین امر راز تقسیم احکام اسلام را به ثابت و متغیر نشان می‌دهد؛ زیرا در اسلام به این واقعیت توجه شده است که تغییر شرایط زمانی، مکانی و ذهنیات مردم می‌تواند سبب تغییر برخی احکام شود. بنابراین، ضمن تقسیم احکام به ثابت و متغیر، وظیفه تعیین ماهیت احکام متغیر و مصداق خارجی آن بر عهده عالمان نهاده شده است. چنین امری در حوزه‌های گوناگون زندگی بشری، مثل اقتصاد، تعلیم و تربیت، سیاست، جنگ و جهاد، مدیریت و نظایر آنها، فراوان است. در توضیح اهمیت ثابت‌ها و متغیرها می‌توان گفت که اسلام در برخی موارد حکم و نحوه عمل به احکام را به دقت مشخص کرده است؛ مثل بیشتر احکام عبادی. اما در بیشتر موارد اصل و جوهر یا حرمت و کلیات مسئله را بیان کرده و نحوه انطباق آن بر جزئیات و نحوه عمل به آن را در شرایط متفاوت متغیر گذاشته است؛ مثل وجوب دفاع از وطن، ایثار، جهاد، کسب روزی حلال و نظایر آنها. حتی به حاکم شرع و مجتهد فقیه این اجازه را داده تا در مواردی استثنائی به لحاظ رعایت مصلحت و مفسده ناشی از عمل به احکام اسلامی، به طور موقت به تعطیلی یا تغییر برخی خصوصیات آن اقدام کند یا اهم را بر مهم مقدم بدارد. به عبارت دیگر، شرایط جامعه‌ای که احکام اسلامی در آن اجرا می‌شود نیز در نحوه اجرا، مفسده و مصلحت ناشی از آن و دیگر نتایج مهم است. بنابراین، اسلام به حاکم دینی اجازه داده تا با تشخیص خود و با لحاظ تقدیم اهم بر مهم عمل کند. به گفته شهید مطهری «این جهت سبب شده که باب مخصوصی در فقه اسلامی به نام باب تراحم یا اهم و مهم باز شود و کار فقها و کارشناسان اسلامی را موارد برخورد و اجتماع مصالح و مفاسد گوناگون آسان نماید. اسلام خود اجازه داده است در این گونه موارد،

علمای امت درجه اهمیت مصلحت‌ها را با توجه به راهنمایی‌های خود اسلام بسنجند و مصالح مهم‌تر را بر مصالح کم‌اهمیت‌تر ترجیح دهند و خود را از بن‌بست خارج نمایند» (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۹۳).

نکته نهایی اینکه، آموزه مهدویت در اسلام، به‌ویژه با تفسیر شیعی آن، تبیین‌کننده اصل و اهمیت خاتمیت است، زیرا این آموزه نشان می‌دهد که حضور امام و ولی خدا تا روز قیامت برای هدایت و راهبری انسان‌ها از سوی خدا تضمین شده است و اینکه در نهایت، با ظهور حضرت مهدی (عج)، هدف از بعثت انبیا، که تشکیل دولت مستضعفان و تحقق عدالت و صلح جهانی است، محقق خواهد شد؛ همان‌طور که آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (نور: ۵۵) بیانگر این حقیقت است.

۲. نتیجه‌گیری

خاتمیت از ارکان باورهای اسلامی و ضروری دین اسلام است که هم دارای منطق درون‌دینی است و هم برون‌دینی. از منظر برون‌دینی، تکامل نسبی مردم صدر اسلام و توان آنها در حفظ موارث و آموزه‌های اسلامی خود دلیل عقلی بر ضرورت ختم نبوت است. از منظر درون‌دینی، ویژگی‌های منحصر به فرد قرآن به‌مثابه یگانه معجزه جاوید پیامبر اسلام، آموزه امامت و ویژگی‌های اسلام به‌مثابه دین جامع و کامل و جاودان‌گویای این واقعیت است. زیرا قرآن، هم به‌لحاظ معجزه جاوید بودن و هم داشتن مجموعه آموزه‌های حیات‌بخش برای کل بشریت، اصل خاتمیت را نشان می‌دهد. همچنین، محوریت اصل امامت، یعنی تعیین سرنوشت دین و امت اسلامی پس از پیامبر، نیز مؤید ختم نبوت است. در اینجا آموزه امامت مبین بی‌نیازی بشریت به ارسال پیامبران و کتاب الهی جدید است نه اصل آموزه‌های اسلامی، زیرا نیاز انسان به دین برای نیل به رستگاری نهایی دائمی است و هیچ‌گاه منتفی نمی‌شود. در واقع، از دو حجت درونی و بیرونی برای بشر، ختم نبوت فقط نشان‌دهنده تغییر نحوه کارکرد حجت بیرونی است. نهایتاً اینکه مجموعه آموزه‌های

اسلامی، در قرآن و سنت، مؤید کامل بودن، جاودانگی و جامعیت این دین است و پذیرش این خصوصیات مستلزم پذیرش قبلی ختم نبوت است. در واقع، مجموعه شرایط امت اسلامی مقارن ظهور اسلام و ماهیت آموزه‌هایی که اسلام برای بشریت به ارمغان آورده است، نه تنها ضرورت آمدن نبی بعدی را مرتفع می‌سازد، بلکه توانمندی این آموزه‌ها را در آینده انسان نشان می‌دهد. بنابراین، خاتمیت اصل ضروری و ذاتی دین اسلام است که جاودانگی قرآن، اصل امامت، جامعیت اسلام و بلوغ نسبی بشر، فقط با پذیرش آن، پذیرفتنی و به لحاظ عقلانی توجیه پذیر است و بالعکس، پذیرش آنها خاتمیت را نتیجه می‌دهد.

منابع

القرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. ابن اثیر، علی بن محمود (بی‌تا)، *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*، قم، دارالفکر.
۲. امینی، علامه عبدالحسین احمد (۱۳۶۶)، *الغدیر*، ج ۱ و ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۳. تفتازانی، سعدالدین (۱۳۷۱)، *شرح مقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم، شریف رضی.
۴. جوادی آملی، آیت الله عبدالله (۱۳۷۳)، *شریعت در آینه معرفت*، تهران، مرکز فرهنگی رجاء.
۵. _____ (۱۳۷۸)، *تفسیر موضوعی*، قم، مرکز نشر اسراء.
۶. سبحانی، جعفر (۱۳۸۱)، *فرازهایی از اسلام*، قم، نشر مشعر.
۷. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹)، *بسط تجربه نبوی*، تهران، صراط.
۸. طباطبایی، علامه محمدحسین (۱۳۶۲)، *شیعه در اسلام*، قم، اسلامی.
۹. _____ (۱۳۸۹)، *قرآن در اسلام*، قم، اسلامی.
۱۰. عاملی، شیخ حر (۱۴۱۰ق)، *وسایل الشیعه*، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۱۱. قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۶)، *آئین خاتم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۲. کلینی، ابو جعفر محمد (۱۳۶۵)، *اصول کافی*، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۳. لاهوری، اقبال (۱۳۵۶)، *احیای فکر دینی*، ترجمه احمد آرام، تهران، رسالت قلم.
۱۴. مجلسی، علامه محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفا.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، *خاتمیت*، چاپ هفتم، تهران، صدرا.
۱۶. _____ (۱۳۸۵)، *مجموعه آثار*، چاپ هفتم، ج ۳، تهران، صدرا.